

فعالین سیاسی و آموختگان دوره انقلابی ۱۹۷۶-۱۹۸۱ کرد تا تجربیات آنان به نسل جدید انتقال نیابد. در هر نسل کشی، برخی جان بدر می‌برند و بخش‌هایی از فاجعه را بازگو می‌کنند و آن‌گاه وجدان‌های بشری بر علیه این بی‌عدالتی واکنش نشان می‌دهند. واکنش بشریت و جامعه بشری را بایستی از واکنش حکومت‌ها جدا کرد. برای مثال، آقای گنشر وزیر امور خارجه اسبق آلمان غربی، در این مقوله جایی دیگر داشت. درست در ماه‌هایی که آرام آرام موج اخبار و کشتار سراسری زندانیان سیاسی ایران به بیرون از زندان درز پیدا می‌کرد و رژیم ایران همچنان مشغول قتل عام در بخش‌های دیگر زندان بود؛ وزیر امور خارجه آلمان برای ایجاد روابط نزدیکتر و عقد قراردادهای سودآورتر با جمهوری اسلامی به تهران آمد.

از بلندگوهای تندّی که در آن بودم، چند روزی بود که مجدداً بخش اخبار رادیوی دولتی را آغاز کرده بودند. گوینده اخبار بسیار به هیجان آمده بود و ترجمه سخنرانی آقای گنشر را در تمجید از حکومت تهران می‌خواند. گویی دوباره باهیم را که همین چند روز قبل از آن، در زیر شکنجه موسوم به "حد اسلامی برای نماز" خون‌ریزی شدیدی کرده بود، مجدداً توسط وزیر امور خارجه آلمان به زیر تازیانه گرفته‌اند. درست همان افرادی که طراحی و رهبری چنین جنایت بزرگی را بر علیه بشریت سازمان داده بودند، طرف مذاکره و بده وستان دیپلماتیک با این لیبرال آلمانی بودند. پس نتیجه می‌گیرم، لیبرالیسم آلمان به بشریت توضیحی در این مورد بدهکار است.

اما دوستان! می‌گویند تاریخ دوبار تکرار می‌شود؛ سال گذشته جنبش‌های اعتراضی وسیعی در ایران رخ داد و از آن جمله تظاهرات سراسری و همه‌جانبه دانشجویان و جوانان بر علیه تمامیت رژیم جمهوری اسلامی بود. [اشاره به جنبش دانشجویی تابستان ۱۳۷۸] جنبشی که یک هفته، آرام و قرار را از رژیم ضدبشری ایران و متحدینش ربوده بود. جنبشی که در ظاهر در اعتراض به بستن یک روزنامه وابسته به حکومت آغاز و به سرعت تبدیل به جنبشی با خواست سرنگونی جمهوری اسلامی شد. بی‌درنگ، همه طیف‌های داخل حکومت برای ایزوله و سرکوب جنبش جوانان متحد شدند؛ خامنه‌ای، رفسنجانی و خاتمی، بدون هیچ‌گونه توهمی سرکوب، دستگیری و سازمان دادن به ضدتظاهرات را در دستور کار حکومت قرار دادند.

دستگیری، شکنجه و کشتار آن‌چنان وسیع بوده است که هنوز بعد از ماه‌ها اطلاعات غم‌انگیز و دردناکی به دست ما می‌رسد. زندانیان سیاسی کنونی که با توجه به ترکیب تظاهرات ماه‌های اخیر عمدتاً جوانان و بخشی از زندانیان سیاسی سابق می‌باشند امروزه در شرایطی نامناسب روزگار می‌گذرانند.

درست در همین شرایط، سفر آقای فیشر وزیر امور خارجه کنونی آلمان به تهران، یادآور سفر همتای سابقش از حزب لیبرال می‌باشد. روال کار آقای فیشر در سایر مناطق جهان نیز چنین است: وی مشتاق برقراری حقوق بشر در یوگسلاوی سابق است و به همین دلیل هدیه خروارها نمب و موشک از سوی ناتو به مردم آن کشور را نه چندان شرمگینانه تأیید می‌کند. نگران سرکوب کردها در ترکیه است، با اعزام تانک برای حکومت ترکیه به این نگرانی خاتمه می‌دهد، با دگراندیشان ایرانی هم‌دردی می‌کند و به همین خاطر سهم آلمان را برای معاملات سودآور با حکومت اسلامی، طلب می‌کند. راستش را بخواهید، چند سالی است بعد از قطعی شدن نقش رژیم جمهوری اسلامی در ترور رهبران حزب دمکرات کردستان ایران در دادگاه میکنونوس، انحصارات ایتالیایی، جایگاه انحصارات آلمانی را در معاملات سودآور با رژیم ایران اشغال کرده‌اند. اینک وزیر امور خارجه آلمان با تمجید از به اصطلاح "اصلاحات" جنایتکاران حاکم بر ایران، سهم شیر (Lions share) را در معاملات اقتصادی و نظامی با ایران مطالبه می‌کند.

این سودها به بهای سرکوب بیشتر در ایران و نقض حقوق اولیه انسانی به دست می‌آید. کارکرد اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی در طول دو دهه، حاصلی جز صعود رهبران جمهوری اسلامی به لیست سرمایه‌داران و ثروتمندان بزرگ جهان نداشته است. حاکمان کنونی ایران، با تکیه به نهرهای دولتی و نظامی، و دسترسی به اطلاعات محرمانه، به غارت ثروت‌های تولید شده کارگران، دهقانان و زحمتکشان شهری پرداخته‌اند.

اینک چند سالی است که جدال سختی بین الیگارش‌های مالی حاکم بر ایران شکل گرفته و هر کدام از این الیگارش‌ها سهم بزرگ‌تری از غارت مردم کشور را مطالبه می‌کنند. برخی از آن‌ها در نقش ملی‌گرا و مذهبی ظاهر شده و برخی دیگر در نقش لیبرال و اصلاح‌طلب. جالب اینجاست که بسته به حال و هوای جنبش مردمی و منافع خودشان، هر از چندگاهی چهره‌ها، جایگاه و مواضع‌شان را تغییر می‌دهند: شکنجه‌گر دیروز، منتقد دگراندیش امروز، دیکتاتور امروز، آزادی‌خواه فردا می‌شود. سرمایه‌دار امروز، در دفاع از محرومین و فقرا داد سخن می‌دهد. عناصر وزارت اطلاعات درباره شکنجه و زندان انتقاد می‌کنند و الی‌آخر.

هدف از این عوام‌فریبی، وسعت‌دادن به اطلاعات تخریبی و نادرست، در جهت از بین بردن صدای اپوزیسیون رادیکال و انقلابی است. زندانیان سیاسی سابق و یا فعالین جنبش چپ را به قتل می‌رسانند و قاتلان، مسئول یافتن مجرمین خیالی می‌شوند. هرگاه که اعتراضات مردمی شدت بگیرد؛ چند پادوی دست‌چندم حکومت را برای آرام کردن اعتراضات دستگیر و یا توبیخ می‌کنند با آرام‌شدن فضای اجتماعی، بدون سروصدا، آنان را آزاد می‌کنند. با این حال، تلاطم سال‌های اخیر سمت جنبش مردمی را به سوی رادیکالیسم و کنارزدن جناح‌های حکومتی نشان می‌دهد. جنبش چپ انقلابی در ایران، چشم‌انداز روشن‌تری برای تجدید سازمان، برای پیشبرد خواسته‌های دمکراتیک و مردمی و طرح مطالبات کارگران، زحمتکشان و همه احاد مردم ایران می‌بیند. به همین نسبت خطر ضدحمله شدید رژیم بر علیه جنبش نیز افزایش یافته است. خطری که می‌تواند موج دیگری از کشتار، دستگیری و سرکوب مخالفین را به همراه داشته باشد.

دوستان گرامی!

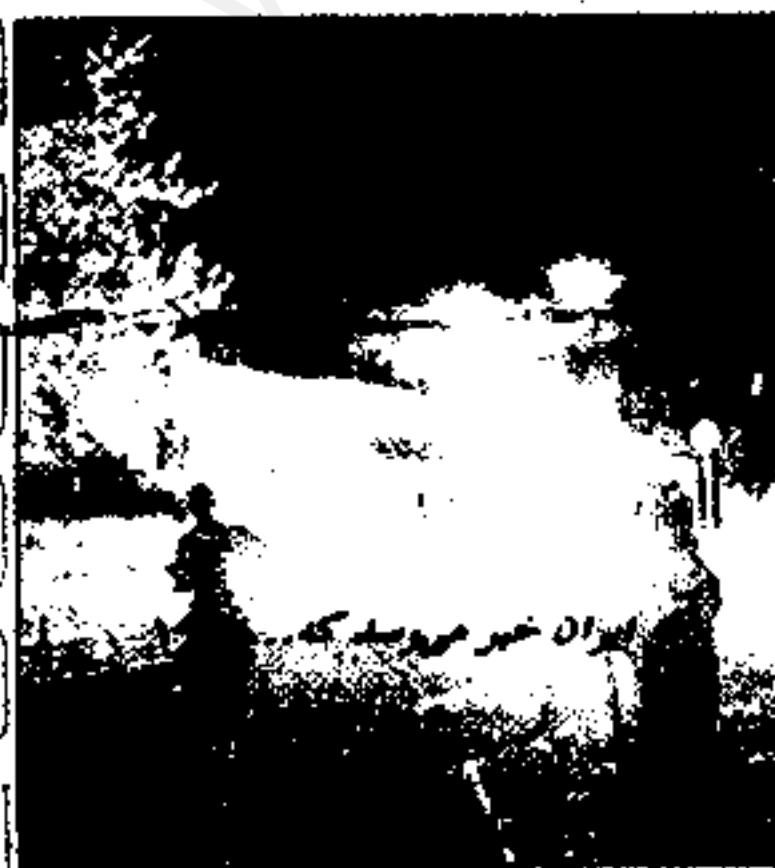
در دو دهه اخیر، ما به عنوان زندانیان سیاسی ایران، به جرم دفاع از چنین جنبشی و فعالیت در راه آن، تحت تعقیب قرار گرفتیم. شکنجه شدیم، به زندان‌های طویل‌المدت محکوم شدیم و بسیاری از ما بی‌رحمانه در دنخل و پا خارج از زندان به قتل رسیدیم. این سرنوشت ماست. این کلبوسی است که تا بینداری انسان‌ها و سرنوشتی طبقات حاکم با ما خواهد بود. به این کلبوس خاتمه دهیم.

متشکرم

^۱ متن سخنرانی همایون ایوانی در مراسم روز جهانی زندانی سیاسی.

این مراسم در ۱۸ مارس ۲۰۰۰ با سخنرانی ارمگارد مولر و هانا از زندانیان سیاسی سابق آلمان (راف - فراکسیون ارتش سرخ)، ایساک و لاسکو از طرف نویاک آمارو - پرو، و یکی از زندانیان سیاسی کرد ترکیه در شهر هانوفر - آلمان برگزار شد.

از ایران خبر می‌رسد که ...



○ اخبار رسیده از ایران حکایت از عمیق‌تر شدن اختلافات جناح‌های حکومتی دارد. بحران اقتصادی، سیاسی و شکاف حکومتی، با جنبش‌های مردم نوپدید مردمی؛ چهره چندساله اخیر ایران را رقم می‌زند. آنچه در پی می‌خوانید؛ مجموعه گزارشات و با مقالاتی است که دوستان و همکاران گمنامهای لندن برای ما ارسال کرده‌اند:



— سید پاسدار محمد رفعت طهرانی فرمانده
حفاظ و اطلاعات گروهی نظامی

مذاکرات محرمانه‌ای که محرمانه نماند!

بعد از پخش شایعات مختلف، سرانجام در اثر اختلافات حکومتی، یک CD حاوی مذاکرات انجام شده در نشست "معاونین و مدیران اطلاعات نواحی، مناطق تابعه و پایگاه‌های اطلاعاتی مرزی" نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی به میان مردم راه یافته است. در خارج از کشور نیز هفته نامه آلمانی زبان اشپیگل بخش‌هایی کوتاه از این مذاکرات را منتشر ساخته است. هفته‌نامه‌های نیمروز، مجاهد و کیهان لندن نیز به اشاراتی در این باره پرداخته‌اند. این نشست در شهریور ۱۳۷۸ در تهران تحت عنوان "همایش کوثر" برگزار شد. شانزده ساعت صدای ضبط شده مکالمات شامل سخنرانی‌های زیر می‌باشد:

- لطفیان، فرمانده نیروهای انتظامی
 - حجت الاسلام نیازی، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح
 - هاشم علوی، معاون امنیت وزارت اطلاعات
 - سرتیپ پاسدار بحرینی، معاون اداره اطلاعات "نائب"
 - جدی، مدیرکل سیاسی وزارت اطلاعات
 - شفیع‌ی، مدیر کل دانشجویی وزارت اطلاعات
 - مقدم، معاون هماهنگی نیروی انتظامی
 - حجت‌الاسلام رحمانی، رئیس عقیدتی سیاسی نیروهای انتظامی
 - مهندس کلانتری، مدیر کل ادراه اطلاعات نیروهای انتظامی
 - سرتیپ پاسدار نقدی، فرمانده حفاظت نیروهای انتظامی
 - مهندس صدرالاسلام، معاون اطلاعات نیروهای انتظامی
- این مذاکرات که بر مسائل و مشکلات وسیع امنیتی رژیم دلالت دارد؛ به موضوعات مختلفی به ویژه جنبش دانشجویی تیر ۱۳۷۸ می‌پردازد و سند مهمی برای اثبات نظریه اپوزیسیون در مورد تمامیت تروریستی رژیم جمهوری اسلامی است. در صفحات محدود گفتگوهای زدن به یکی از سخنرانی‌های ارائه شده توسط هاشم علوی پرداخته‌ایم.

فلاحیان در گفت و گو
با نیوزویک:

شوکه شدم امامی آدم بدی نبود



نوسازی ابزارهای کهنه سرکوب

از: نوید م

رژیم خود را مهیا می‌سازد تا کنترل اوضاع را به‌طور کامل به دست گیرد. در ایران کنونی، مهم‌ترین اخبار، از میان جنگ و جدال هر دو جناح به بیرون درز می‌کند. بعد از افتضاحات گسترده‌ای که هر یک از جناحین با توجه به بازوهای امنیتی خود، بر علیه یکدیگر دامن زدند. یکی از آخرین نمونه‌های آن؛ متن مذاکرات مقامات امنیتی نیروهای انتظامی در نشست سراسری شهریور ۱۳۷۸ بود که تحت عنوان همایش کوثر برگزار شد. در این نشست؛ نیازی رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح، هاشم علوی معاون امنیت وزارت اطلاعات، صدراالاسلام معاون اطلاعات نیروهای انتظامی و سایر معاونین و مدیران اطلاعات نیروهای انتظامی حضور داشتند. از آن میان، سخnrانی نماینده وزارت اطلاعات پرده از تایید و همکاری همه سران جمهوری اسلامی در تمامی عملیات‌های مهم، از جمله حملات تروریستی خارج کشور برمی‌داشت. او در بخشی از سخنرانی‌اش، به‌طور مشخص ذکر می‌کند که این نقشه‌ها قبل از اجرا به تایید خامنه‌ای، خاتمی و تمامی اعضای شورای باصطلاح امنیت ملی رژیم رسیده است. [و آن هم به اتفاق آراء]

خلاصه‌ای از محورهای سخنرانی هاشم علوی چنین است:

□ آنچه مورد توجه نماینده وزارت اطلاعات بود کیفیت‌تر کردن کارهای اطلاعاتی رژیم بر علیه مخالفین می‌باشد. او گروه‌های مخالف را به این ترتیب دسته‌بندی می‌کند:

۱- گروه‌های معتقد به براندازی مسلحانه: مجاهدین، فرقان (وابسته به اهل تسنن)، اشرار مسلح

۲- گروه‌های معتقد به براندازی که هم از طریق مشی مسلحانه و هم از طریق سیاسی اقدام می‌کنند: کومله، دمکرات و گروه‌های فعال در کردستان

۳- گروه‌های معتقد به براندازی که لائیک هستند ولی در شرایط داخلی عمل می‌کنند: حزب ملت، اتحادیه دانشجویان، با پشتیبانان خارج کشوری‌شان جمهوری خواهان و ...

۴- گروه‌هایی که ادعای براندازی نمی‌کنند و سعی دارند در چارچوب قانونی عمل کنند: نیروهای ملی- مذهبی، نهضت آزادی و جنبش مسلمانان مبارز و ...

۵- بخش‌هایی از گروه قبلی که تلاش می‌کنند تا با چارچوب جمهوری اسلامی خود را انطباق دهند. [نمونه‌ای را ذکر نکرد].

□ استراتژی گروه‌ها در داخل، در دوره پیش از جنبش دانشجویی عمدتاً کار فرهنگی بود، ولی از آن مقطع جنبه سیاسی آن افزایش یافته است.

□ در این متن اعتراف مستقیم یکی از سران اطلاعاتی رژیم است که عملیات نظامی و تروریستی بر علیه مخالفین در خارج از کشور را پیش از اجرا به تایید سران حکومت می‌رسانند. برای مثال، تایید تمام رهبران حکومت برای قتل عام مجاهدین در عملیات انفجار اتوبوس، حمله موشکی به مقر مجاهدین را می‌توان ذکر کرد. تخمین وزارت اطلاعات این بوده است که در این عملیات بین ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر مجاهد را در محل تجمع به قتل برسانند. نوع گزارشات علوی، نشان دهنده تلاش مداوم وزارت اطلاعات برای نفوذ در داخل گروه‌های اپوزیسیون است.

□ او از پرونده دیگری تحت عنوان «میلانی» یا «مهدویت» نام می‌برد. این پرونده، اثبات عملیات وزارت اطلاعات در آدم‌ربایی رضا آملی، پناهنده ایرانی از دبی و انتقال او به شکنجه‌گاه‌های ایران است. او که از طریق امارات خواستار پناهندگی در کشور استرالیا بود، قبل از خروج از امارات به دام نیروهای وزارت اطلاعات افتاده است. این گروه که طرح ترور رازینی و رفسنجانی و ده نفر از سران اهل تسنن را داشت، از درون مافیای حاکم شکل گرفته و در این مقطع دست به عملیات بیرونی زده بود.

اثرات ضد امنیتی مطبوعات

□ او در پاسخ به یکی از عوامل اطلاعاتی که از اثرات ضد امنیتی مطبوعات سوال می‌کند، می‌گوید:

«...عناصری که در مطبوعات قلم می‌زنند در پی اهداف گروهی خود هستند و ما در این مورد شکی هم نداریم. در دید کلان و در دراز مدت حرکت دولت خاتمی را مثبت می‌بینم. ما راهی جز این نداریم که از کانال قانونی که برایش پیش‌بینی شده [با مطبوعات] مقابله کنیم. در سال ۱۳۷۷ از دو زاویه از مردم نظر سنجی شده است. «موسسه ملی مطالعات» یا همان «موسسه ملی نظر سنجی» از جامعه آماری نماز جمعه و نیز تحصیل کرده های نمایشگاه کتاب نظر سنجی کرده است. هر دو گروه، ارزیابی مثبتی از مطبوعات این دوره داشته‌اند.»

در بخش دیگری از نظرسنجی، شش روزنامه ایران، همشهری و سلام در گروه اول، شلمچه، کیهان و رسالت در گروه دوم مورد سوال قرار گرفته‌اند که آیا این روزنامه‌ها از لحاظ اسلامی اثرات منفی دارند؟

۱۲ تا ۱۴ درصد معتقد بودند که شش روزنامه از لحاظ اسلامی اثرات منفی دارند و در این میان مطبوعات گروه دوم رای منفی بیشتری در اثرات ضد اسلامی داشتند.

او در جمع‌بندی این بخش می‌گوید: «مشکل ما [در رژیم]، رها شدگی در مدیریت افکار عمومی است.»

در مورد جنبش دانشجویی

□ سوال دیگری از او می‌شود که نظرش را در مورد جنبش دانشجویی بیان کند. او پاسخ می‌دهد:

«... دو نظر در مورد جنبش دانشجویی وجود دارد.

نظر اول جنبش دانشجویی را تهدید آمیز می‌داند.

نظر دیگر این است که حرکت دانشجویی را سرمایه ملی برای نظام محسوب می‌کند. بر طبق آمار وزارت اطلاعات، مجموعه دانشجویان سازمان یافته ۲۰

درصد است که ۱۲ درصد آن در تشکل‌های ورزشی است. یعنی ۸۰ درصد از دانشجویان گرایش اولیه سیاسی ندارند. وزارت اطلاعات به دانشگاه همچون میزان الحراره اجتماع می‌نگرد. برای مثال، ۷۱ درصد مردم تهران، ۹ ماه قبل از انتخاب ۱۳۷۶ هیچ نظری درباره کاندیداها نداشتند ولی در میان ۲۹ درصد بقیه، تحصیل کرده‌ها تمایل واضحی به میر حسین موسوی نشان داده بودند. [هنوز در این مقطع خاتمی کاندیدا نشده بود.]

...در حادثه دانشگاه ۱۵۰۰ نفر به صورت کور و ۴۵ نفر به صورت سیستماتیک دستگیر شده‌اند. برخی از این ۴۵ نفر، از سه سال قبل تحت کنترل بوده‌اند. از دستگیری‌های انبوه ۴۷ تا ۴۸ درصد دانش‌آموز هستند.

□ او در مورد زندانیان سیاسی سابق و خانواده اعدام شدگان می‌گوید: ...زندانیان آزاد شده و خانواده اعدام شدگان تحت نظر وزارت اطلاعات هستند و در موقع لزوم در ۲۴ ساعت همه‌اشان را دستگیر می‌کنیم.

□ آخرین توضیحات او در مورد گروه‌های خارج از کشور است: در مورد گروه‌های خارج کشور... عناصر وزارت اطلاعات در میانشان حضور دارند و بعضاً از مسئولین این گروه‌ها هستند...

ارزیابی نقشه‌های دراز مدت وزارت اطلاعات با توجه به اطلاعات هرروزه‌ای که از درون آن لو می‌رود، نیاز به کار همه‌جانبه‌ای دارد که از حوصله این نوشته خارج است ولی بی‌توجهی به آن نیز، میدان را برای تاخت و تاز تبلیغات‌چی‌های رژیم باز می‌گذارد تا تصویری دروغین از جمهوری اسلامی ارائه دهند.



اصلاحات در ایران: توهم یا واقعیت؟

از: وحید صمدی

در طی بیش از دو دهه حکومت جمهوری اسلامی، علی‌رغم خفقان، فشار اقتصادی، جنگ و عقب‌ماندگی، تحولات اجتماعی و طبقاتی متوقف نشده‌اند. بسیاری از این تحولات بر روی ترکیب جمعیتی و ساختار اقتصادی ایران موثر بوده‌اند.

باقی‌مانده اقتصاد معیشتی در روستاهای ایران، طی بیست سال گذشته حذف شده و به اقتصاد کالایی پیوسته است. مازاد جمعیت جوان روستایی به همراه جوانان شهری فارغ‌التحصیل به ارتش ذخیره کار پیوسته‌اند و باید راه خود را در مناسبات نوین سرمایه‌داری و بدون حمایت‌های سنتی خانواده و اجتماع پیدا کنند. کاهش در آمد نفت و کاهش سهم مردم از توزیع آن نیز این امر را تسریع نموده است. افزایش نسبت جمعیت شهری به روستایی و افزایش تعداد تحصیل‌کردگان، دانشجویان و روشنفکران منجر به تغییر نگرش‌های سنتی مردم ایران از فرد و اجتماع شده و ارتباط با جهان مدرن نیز تأثیرپذیری از الگوهای جهانی را در مغایرت با روش‌ها و نگرش‌های جمهوری اسلامی، شدت بخشیده است.

از طرف دیگر توده‌های مردم تعارض واقعی بین منافع و خواسته‌های خود با موجودیت رژیم را در طی بیست سال گذشته هر روز بیشتر حس کرده‌اند. رژیم نه تنها فقر را در میان آنان دامن زده، آنان را درگیر یک جنگ خانمان‌سوز نموده و راه توسعه اقتصادی و پیشرفت اجتماعی را سد کرده است، بلکه در برابر خواسته آنان برای ایجاد تشکل‌های مستقل‌شان مقاومت کرده و با سرکوب خشن پاسخ مردم را داده است.

علاوه بر آن، به تحولات دورن طبقه حاکمه ایران نیز بایستی توجه داشت. تحولاتی که ساختار و ترکیب آن طبقه را دگرگون کرده است. گسترش

سرمایه‌داری در ایران و پیوستن بخش‌های وسیع‌تری از طبقات متوسط به مناسبات سرمایه که با سرنگونی رژیم شاه تقویت شده، در طی بیست سال گذشته ادامه یافته است. این امر، دور شدن از نگرش‌های سنتی و پذیرش فرهنگ و روابط مدرن را در میان بخش‌های وسیعی از طبقه‌ی حاکمه و مردم دامن زده است. تغییر و تحولات در بازار سنتی ایران، ورود آن‌ها به بازارهای جهانی و گسیل سرمایه‌هایشان به بخش‌های دیگر اقتصاد، زمینه‌ای شد تا نفوذ مدرنیسم را در میان آن‌ها تقویت کند. این روند علی‌رغم خواست و خارج از اراده‌ی بخش‌های سنتی طبقه حاکمه صورت می‌گرفت که بعد از سرنگونی سلطنت، قدرت سیاسی را به دست گرفته بودند. بدین ترتیب مدرنیسم که قبلاً با واکنش بخش‌هایی از جمعیت ایران به‌عنوان یک عنصر وارداتی و بیگانه دفع می‌شد، این‌بار درونی شده و می‌تواند به‌عنوان بخشی از هویت ایرانی تلقی شود.

جنبش به راستی آغاز شده است

این اشاره گذرا به تحولات ساختاری در ایران، برای درک ضرورت تغییرات سیاسی و اجتماعی کفایت می‌کند. طبیعتاً این ضرورت خود را در قالب یک جنبش پدیدار کرده است. شورش‌هایی که قبل از سال ۷۶ در ایران به وقوع پیوستند به دنبال تزیید خواست‌های بی‌پاسخ توده‌ها صورت می‌گرفتند. شکل‌گیری ادبیات جدید، نشریات، محافل و رفتار جوانان عاصی و حضور گسترده دختران و زنان معترض که به راحتی به فرهنگ پدرسالارانه و سنتی تن نمی‌دادند، نه تنها از دید روشنفکر سیاسی مخالف رژیم در داخل ایران پوشیده نبود که روشنفکران داخل حکومت، حتی در دورن نهادهای امنیتی نیز بدان آگاه بودند. آنان سال‌ها بود که به خوبی فهمیده بودند که دیگر کتاب‌های دستغیب، مطهری، حلیه‌المتقین و اصول کافی و... تاثیرشان را از دست داده‌اند و حتی شیوه‌های متنوع سرکوب جمهوری اسلامی نیز تکراری شده و کارایی لازم را ندارد. آن‌ها به خوبی دریافته بودند که ماهواره و اینترنت نیز دیر یا زود راه خود را به درون ایران باز خواهند کرد و تمام لشکر غیبی امام زمان هم نخواهند توانست جلوی آن را بگیرد.

جنبش اجتماعی مردم ایران پدیده‌ای خلق‌الساعه نبود که با جرقه دوم خرداد و به ابتکار جناحی از حکومت به وجود آمده باشد. روند جنبش اعتراضی مردم از سویی حاصل تغییر در بنیادهای اقتصادی، طبقاتی و جمعیتی ایران بود که تحول در روابط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مدنی را ضروری می‌ساخت و از سوی دیگر حاصل فقر، مکنن، آوارگی و تحقیر مردم و همچنین نتیجه انفجار پتانسیل اعتراضی و فشرده‌شدن مقاومتی بود که به شدیدترین شکل توسط حکومت و جناح‌های آن در گذشته سرکوب می‌شد. مجموعه‌ی عوامل فوق‌الذکر ظاهراً این بار جنبش اعتراضی را غیر قابل بازگشت و سرکوب آن را مشکل می‌نمود.

خصیلت‌های جنبش اعتراضی مردم

از آنچه گفته شد می‌توان به خصیلت‌های جنبش اصلاحات در ایران پی‌برد. این جنبش دارای خصیلتی رادیکال، دموکراتیک و مدرن است. رادیکال؛ از آن جهت که خواسته‌ها و منافع کارگران و محروم‌ترین طبقات زحمتکش و اقلیت‌های ملی زمینه‌ساز اصلی آن است. اقشاری که در طی که در طی بیست سال گذشته از نظر تعداد به طور قابل توجهی افزایش یافته، از آخرین حلقه‌های مناسبات پیش سرمایه‌داری کنده شده و در برهوت بازار سرمایه به نیروی کار آزاد تبدیل گشته‌اند، اما در فقر، بیکاری و مسکن بی‌پناه رها شده‌اند. این جنبش بدون سازمان‌یابی آنان و بدون دست یافتن به خواسته‌هایشان که تنها با نفی جمهوری اسلامی و انجام اصلاحات بنیادین در ساختارهای سیاسی و اقتصادی میسر است، به اهداف خود دست نخواهد یافت و نمی‌تواند متضمن خواست اکثریت جمعیت ایران باشد.

این حرکت دموکراتیک است. از آن روی که آزادی تشکل‌های صنفی و سیاسی، آزادی بی‌قید و شرط بیان، مطبوعات و احزاب، آزادی زنان و جدایی دین از دولت تنها راه دست‌یابی به حقوق مدنی، اجتماعی و سیاسی و یگانه ضامن حفظ منافع توده‌هاست.

مدرن است، از آن جهت که با فاصله گرفتن طیف‌های مختلف جمعیت ایران حتی در دورن طبقه حاکمه از بنیادهای اجتماعی ماقبل مدرن و ورود به

جامعه و ارتباطات جهانی نگرش توده‌های مردم به فرد، اجتماع، حقوق و روابطشان در حال تغییر است و تاثیر آن بر الگوهای رفتاری، شیوه‌های حکومتی، حقوقی و مدنی در ایران اجتناب ناپذیر می‌نماید.

جنبش در جستجوی آلترناتیو

با تمام تفاسیل، جنبش مردمی و رادیکال ایران خود به خودی است و هنوز رهبری و برنامه سیاسی خود را باز نیافته است. ضعف این جنبش در این نکته نهفته است. جریانات سیاسی اپوزیسیون رادیکال هر یک به دلایلی درگیر مشکلات خویش‌اند و تاکنون هیچ‌یک صلاحیت به دست گرفتن رهبری و جلب اعتماد توده‌ها را نشان نداده‌اند. هم‌چنین برنامه روشن و آلترناتیو مشخصی نیز که با شرایط ایران و جهان منطبق باشد از سوی آنان ارائه نگردیده، و آنان نتوانسته‌اند بر تفرق خود و جدایی روز افزونشان از جنبش اعتراضی مردم غلبه کنند. دوری آن‌ها از شرایط ایران نیز، اغلب آن‌ها را از داشتن تحلیلی عینی از شرایط حاکم بر روند مبارزاتی مردم، ناتوان کرده است. سرکوب‌های وحشیانه رژیم بر شدت مشکلات اپوزیسیون رادیکال افزوده است. این ضعف، خود را در دوم خرداد ۷۶ آشکار ساخت.

پدیده دوم خرداد، برد سیاسی آن و شدت گرفتن جنبش اعتراضی

همان‌طور که اشاره شد تغییرات دو دهه گذشته تاثیر خود را بر ساختار، کیفیت و کمیت بورژوازی ایران نیز گذاشته بود. بورژوازی ایران، چه آنان که در حکومت سهم بودند و چه آن بخش خارج از حکومت، از منافع، خواسته‌ها و فرهنگ جدیدی تاثیر می‌پذیرفت. روش‌ها و ایدئولوژی جمهوری اسلامی و حتی قانون اساسی آن نیز دیگر به طور کامل با خواسته آنان منطبق نبود.

جناح‌هایی از حکومت که نسبت به تلاش انحصاری جناح دیگر به تنگ آمده بودند و یا به ضرورت تعدیل سیاست خارجی و ایجاد قوانینی در جهت تسهیل سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی و اصلاحات محدود و کنترل شده فرهنگی پی‌برده بودند، در کنار گرایش دیگر که خواهان نهادی شدن آزادی احزاب و مطبوعات البته به طور محدود و در چارچوب حکومت دینی بودند (تا به قول خودشان بتوانند ضربه‌گیر مناسبی برای حفظ حکومت در برابر هجوم

آتی توده‌ها فراهم کنند و جناح انحصارطلب حکومت را به رعایت قواعد بازی وادار سازند) توانستند رهبری جنبش اعتراضی مردم را به دست گیرند. دیری نپائید که ابوزیسیون بورژوازی خارج از حکومت نیز جبهه دوم خرداد را رهبری مناسبی برای مطالبات خود تلقی کرد و علی‌رغم مخالفت برخی از طیف‌های اصلاح‌طلب حکومتی، به چتر دوم خرداد پیوست. آنان می‌توانستند مرز خودی را در جبهه دوم خرداد به زیر سؤال برند، به افشای پاره‌ای از عمل‌کردهای جمهوری اسلامی پردازند و ذهن توده‌ها را با مفاهیم دموکراسی و مدرنیسم آشنا کنند. تاثیر آنان بر جنبش دانشجویی و روشنفکران داخل و خارج ایران نیز زیاد بود. آنان قادر شدند بخش‌هایی از ابوزیسیون ناپیگیر را قانع کنند که تنها ال‌ترناتیو ممکن برای انجام اصلاحات، جبهه دوم خرداد است. آن‌ها بدون در نظر گرفتن این‌که اگر دوم خرداد هم اتفاق نمی‌افتاد، اصلاحات و جنبش اعتراضی مردم، دیر یا زود خود را به حکومت تحمیل می‌کرد و هژمونی جنبش را به ال‌ترناتیو دیگری می‌سپرد، به تداعی این موضوع پرداختند که ظاهراً دوم خرداد و شخص خاتمی نقطه شروع و مبتکر روند اصلاحات در ایران بوده‌اند. آنان این مسئله را نیز نادیده گرفتند که پدیده دوم خرداد پیش از هر چیز عبارت از باز شدن چتر بورژوازی ایران بر سر جنبش خود به‌خودی توده‌های مردم بود و این امر در فقدان یک رهبری رادیکال چپ و محرومیت کارگران از تشکل‌های مستقل‌شان امکان‌پذیر شده بود.

البته در طی چند سال اخیر، جنبش اعتراضی شدت گرفت، ولایت فقیه به زیر سؤال رفت و نقد‌های افشاگرانه‌ای به طور علنی بر آن وارد آمد. اعتراضات دانشجویی به اوج خود رسید و تا سنگر بندی خیابانی میان دانشجویان و توده‌ها از یکسو و تمامیت رژیم از سوی دیگر گسترش یافت. تشکل‌های دانشجویی مستقل از حکومت به ظهور رسید، صدها حجاب عصمت از چهره‌های بسیاری از سران رژیم برداشته شد، دزدی‌ها، مال‌اندوزی‌ها و باندهای آنان برای مردم افشا گردید. نهاد‌های حکومتی مثل شورای نگهبان، مجلس خبرگان، مجمع تشخیص مصلحت و مجلس شورای اسلامی و غیره در نظر مردم به‌عنوان نهاد‌های مسخره‌ای که کارشان بستن روزنه‌های تنفس و اصلاح در جامعه است تلقی شده و تقدس استوانه‌های رژیم در هم شکست. دخالت دین در حکومت به

زیر سؤال رفت. وزارت اطلاعات و نهادهای امنیتی دیگر، چند ضربه کاری نوش جان کردند. در دوران حکومت شکاف افتاد و طی چند فقره انتخابات و کشمکش بین جناح‌های رژیم، پیکره جمهوری اسلامی و ولایت فقیه به لرزه افتاد. همه این اتفاقات نیز زیر چتر پدیده دوم خرداد صورت گرفتند. هیچ یک از آثار فوق توهم نیستند. همگی واقعی و نتیجه وجود یک ضرورت اجتماعی در ایران هستند. علی‌رغم موفقیت حامیان پدیده دوم خرداد در قراردادن این جبهه در جایگاه رهبری، توده‌های مردم جمهوری اسلامی را در تمامیت آن سبب نابسامانی‌ها می‌دانستند و حافظه تاریخی آن‌ها هنوز به یاد می‌آورد که جمهوری اسلامی برای جلوگیری از دستیابی توده‌ها به منافع حیاتی و عاجل‌شان چگونه با خشونت تمام به سرکوب آن‌ها پرداخت. توده‌ها می‌دانند که در صورت عدم موفقیت در برابر تمامیت جمهوری اسلامی و جبهه دوم خردادش، در تشکیل جبهه مستقل خودشان، بار دیگر باید منتظر تهاجم بورژوازی و این بار با ابزارهای مدرنش باشند.

اما در مقابل، حامیان دوم خردادی‌ها که عده‌ای از آن‌ها سابقاً خود را جزء اپوزیسیون تلقی می‌کردند با اندرز دادن، توده‌ها و نیروهای چپ را از شتاب‌زدگی بر حذر می‌دارند. با این استدلال که: «خطر سوسیالیسم اعتصابات، تشکل‌ها و خواسته‌های بالنده توده‌ها و خلق‌ها روند اصلاحات را در ایران به خطر انداخته و بورژوازی ایران را از اصلاحات متواری خواهد ساخت. پس باید لنگ لنگان با توجه به واقعیات موجود و بدون اشاره به خواسته‌های کارگران، معلمان، روستائیان، زحمتکشان و زنان و بدون طرح ضرورت هژمونی کارگران برای اصلاحاتی که به خودشان مربوط است، بگذاریم که بورژوازی اصلاح‌طلب کار خودش را تمام کند و اصلاحاتش را به اتمام رساند. متوجه باشیم که با طرح مسائل زود هنگام اصلاحات را به خطر نیاندازیم. چه خواسته‌های کارگران فقرزده، توده‌های مسکین، جوانان آواره، کردستان اشغال شده و زنان در بند، آرمان‌هایی تخیلی هستند که از دهان نیروهای چپ و وامانده بیرون می‌آید و باید بین آن‌ها و روش‌های واقعی و عملی برای اصلاحات تفکیک قائل شد؛ زیرا که سیاست یک علم است و نیروهای چپ متاسفانه از این علم بی‌اطلاعند و تنها اصحاب بورژوازی به‌خوبی آن را واقفند»

بلی جنبش اعتراضی در ایران توهم نیست، شدت گرفتن آن از سال ۷۶ به بعد هم توهم نیست ولی برای نیروهای چپ نیز کاملاً آشکار است که برد سیاسی جنبش دوم خرداد محدود به منافع بورژوازی است و خط قرمز آن هم منافع توده‌ها و طبقات تحت‌ستم است. جبهه دوم خرداد یک جبهه بورژوازی برای رهبری اصلاحات است و از نقطه نظر نیروهای چپ رادیکال، برد سیاسی اصلاحات مورد نظر جبهه دوم خرداد منافع حیاتی توده‌ها را دربر نخواهد گرفت. از دید آنان اصلاحات مورد ادعای دوم خردادی‌ها در نهایت چیزی بیش از سامان‌یابی نوین بورژوازی در ایران بدون کمترین توجهی به خواسته‌های کارگران و زحمتکشان نیست.

توده‌های مردم در متینگ‌ها و اعتراضاتشان به طرح خواسته‌های جدی‌تری پرداخته‌اند و نشان داده‌اند که هژمونی تحمیلی طیف‌های رنگارنگ بورژوازی و محدوده‌ها و خطوط قرمز را محترم نخواهند شمرد و ثابت کرده‌اند که وجود کارگران و جوانان بیکار همچون دینامیتی است^۱ که می‌تواند رویای بورژوازی اصلاح‌طلب را در مهار جنبش توده‌ای و اعمال هژمونی بر آن بر هم زند و کلیت رژیم را منهدم کند.

در تجمعات و اعتراضات کارگری یک‌ساله اخیر این نکته کاملاً قابل درک است که اهداف دوم خردادی هر چقدر هم برای محافل دوم خردادی‌ها و حامیانشان معنی‌دار و گسترده باشد، از زوایه دید کارگران سرابی بیش نیست و با اصلاحات مورد نظر آنان فرسنگ‌ها فاصله دارد. توده‌های مردم و کارگران در جستجوی برنامه، آلترناتیو و رهبری سیاسی جدیدی هستند که هژمونی آنان را از یانین بر اصلاحات سیاسی و اجتماعی ایران اعمال نماید. اصلاحات از بالا و بدون هژمونی کارگران، دردی از توده‌های مردم ایران را دوا نخواهد کرد. کارگران ایران و نیروهای چپ کارگری برای تحقق بخشیدن به این هژمونی باید هر چه زودتر با تشکیل جبهه متحد کارگری^۲ و ارائه برنامه‌ای روشن جنبش اعتراضی مردم را در جهت اصلاحات بنیادین سازمان‌دهی کنند.

^۱ اشاره به گفته رفسنجانی



کنفرانس برلین - فروردین ۷۹

آزادگان

لاریجانی در بن بست

انزجار افکار عمومی از صدا و سیما به اوج خود رسید

از صدای لاریجانی به نگرانی و دلزدگی

امیرحسین لاریجانی، وزیر اطلاعات و مطبوعات، در یک نشست خبری اعلام کرد که...

لاریجانی: ما در بن بست هستیم و باید راهی برای خروج از این بن بست پیدا کنیم...

مطلب: افکار عمومی از عملکرد صدا و سیما دلزدگی یافته است...

روزنامه آزادگان - تهران - شماره ۱۳۴۵

بازتاب کنفرانس برلین در داخل

از: حسین ایبات

کنفرانس برلین از ۷ تا ۹ آپریل با همکاری و هماهنگی مؤسسه فرهنگی هاینریش بل و با همکاری و هماهنگی سفارت جمهوری اسلامی به مدت سه روز در شهر برلین آلمان برگزار شد. درباره این کنفرانس نظرات و گزارشات مختلفی منتشر شده است. اما این واقعه چگونه در میان مردم کشورمان بازتاب یافت؟ آن چه در پی می‌خوانید، گزارش‌هایی از واکنش مردم در روزهای پس از کنفرانس است:

روزهای آخر فروردین بود که بعد از پخش اخبار از شبکه سراسری تلویزیون ساعت ۲۱ و ۳۰ دقیقه حدود نیم ساعت از فیلم کنفرانس برلین را پخش کردند. من آن شب موفق به دیدن فیلم نشدم ولی صبح که به سر کار رفتم اصلاً شهر حال و هوای متفاوتی با روزهای دیگر داشت. همه جا صحبت از فیلم شب گذشته کنفرانس برلین بود. در تاکسی، اتوبوس، محل کار، عابرین پیاده و... جوانی را دیدم که خیلی پرشور و با هیجان تعریف می‌کرد و می‌گفت: دیدی چه شعارهایی می‌دادند. مرگ بر جمهوری اسلامی، مزدور برو گم شو، آخوند برو گم شو، مرگ بر جنایتکار، زنده باد آزادی و... کارگری را دیدم که می‌گفت: ولی عجب محشری به پا کردند، بابا ای والله، ما که این‌جا آن‌قدر جمهوری اسلامی بی‌غیرتمون کرده که جرأت نمی‌کنیم و صدامون در نمی‌آید. باز هم غیرت خارج از کشوری‌ها

با کارمندی برخورد کردم که می گفت: مثل حمام زنانه بود، اصلاً صدا به صدا نمی رسید و اصلاً معلوم نبود که یقه چه کسی را گرفته اند. از هر طرف سالن صدائی به گوش می رسید و بل بشویی بود که بیا و ببین.

یکی دیگر می گفت: ولی بهتر بود که برگزارکنندگان برنامه ای ترتیب می دادند که هم موافق و هم مخالف به طور مساوی بیایند و حرف شان را بزنند. شاید اگر این کار را می کردند نتیجه بهتری می گرفتند. در همین گیر و دار مرد ۴۵ ساله ای می گفت: از همه این تحلیل ها گذشته، نباید از حق گذشت که انصافاً اون خانم خیلی قشنگ می رقصید. در عین حالی من نظرات دوستان و همکارانم را پیرامون فیلم برلین می شنیدم و برایم جالب بود، در اکثر این نقطه نظرات، چیزی که توجه ام را جلب می کرد، به نوعی حساس بودن این آدم ها روی لخت شدن آن خانم و آقای بود که در فیلم دیده می شد. همان نکته ای که جمهوری اسلامی با استفاده از آن و با عوام فریبی، قصد تخریب اپوزیسیون رادیکال را داشت.

تا این که آن روز ساعت کاری من تمام شد و من به منزل رفتم و مشتاق آن بودم که یک بار دیگر تلویزیون، فیلم کنفرانس برلین را پخش کند. خوشبختانه در تلویزیون اعلام شد که امشب بعد از پخش خبر، مجدداً این فیلم را پخش خواهد شد.

و حالا من خود نیز تماشاگر فیلم کنفرانس برلین بودم. اولین چیزی که توجه ام را جلب کرد شعاری بود که وحشت به دل حکومتیان می انداخت. مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد آزادی، مرگ بر جنایتکاران. مسئولین تلویزیون حکومتی تمام تلاش خود را به کار برده بودند که با پخش فیلمی کاملاً مونتاژ شده به تحریف حقایق بر اساس سیاست های عوام فریبانه همیشگی شان بپردازند. پخش برنامه نیز برای تحریف اهداف و بدنام کردن اپوزیسیون خارج از کشور و بمباران تبلیغاتی بر علیه آنان بود. در صفحه تلویزیون افرادی دیده می شدند که خود قربانی اصلی سیاست های خشونت طلبان جمهوری اسلامی بودند.

زمانی که خانمی با لباس زیر در کنفرانس دیده و یا آقای که کاملاً برهنه دیده می شد، تمام سعی و تلاش شبکه تلویزیونی جمهوری اسلامی بر این بود

که به مردم بگویند که معیار اخلاقی ابوزیسیون همین است که شما می‌بینید. بمباران تبلیغاتی به‌حدی بود که من فکر می‌کنم در مواقعی موثر واقع شد و بر افکار عمومی اثر منفی‌ای گذاشت. حتی روی من و تعدادی از رفقایم نیز بی‌اثر نبود. می‌پرسیدیم: یعنی راه دیگری جز این نبود که بچه‌ها حکومت جمهوری اسلامی را رسوا کنند؟

چرا که برای خود من لااقل یک جریان سیاسی سالم و رادیکال که از بطن توده‌ها متولد شده باشد، تنها و تنها به منافع مردم خود و برای رسیدن به سوسیالیزم مبارزه می‌کند. از اولین معرفه‌های این جریان سیاسی، پای‌بند بودن به اصول اخلاقی و انسانی می‌باشد و همین پای‌بندی‌شان به اصول اخلاقی و انسانی است که منجر به پایگاه مردمی‌شان می‌شود.

فردای آن روز، آقای علیجانی سردبیر مجله ایران فردا را دیدم و نظرش را پیرامون فیلم جويا شدم. گفت: چپ‌ها بودند که سالن را به هم ریختند.

از او پرسیدم: یعنی چه؟ کمی بیشتر در مورد چپ‌ها برایم صحبت کنید؟ گفت: این‌ها تعدادشان به ۲۰ الی ۳۰ نفر نمی‌رسد. گروهی هستند به نام حزب کمونیست کارگری که منصور حکمت یکی از رهبران‌شان می‌باشد و تا جایی که خبر داریم و به‌نظر هم موثق می‌رسد، منابع مالی‌شان را صهیونیست‌ها تأمین می‌کنند و خیلی هم مشکوک به‌نظر می‌رسند.

همان‌روز عصر آقای مهندس عزت‌الله سبحانی مدیر مسئول مجله ایران فردا و یکی از شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین را دیدم و نظرش را در همین رابطه جويا شدم. خیلی عصبانی و شاکی بود و گفت: فقط یک کلام بگویم، افتضاح بود و نتیجه‌اش همین شد که می‌بینید، کودتا علیه مطبوعات، بدتر از این نمی‌شد.

یکی از دوستانم که خانمی بود، می‌گفت: این ابوزیسیون می‌خواهد حکومت را عوض کند؟! این‌ها که من می‌بینم، خیلی ناتوان‌تر از آن هستند که بتوانند چنین کاری بکنند... این‌ها اگر راست می‌گویند اول خودشان را جمع و جور کنند که مثل یک لشکر بدون فرمانده می‌باشند. به قول احمد شاملو، مثل لشکری می‌باشند که بیشتر به‌درد شکست خوردن می‌خورد تا شکست دادن دشمن.

فردی که توده‌ای بود می‌گفت: «دیگه مسخره‌تر از این نمی‌شد، ابروی هر چه چپ را بردند. وحشی‌بازی هم حدی دارد...»

فرد دیگری که اکثریتی بود می‌گفت: «من نمی‌فهمم منظور از این وحشی‌بازی‌ها چیست؟ چرا نمی‌خواهند قبول کنند (اپوزیسیون) که شرایط واقعاً با ۲۰ سال پیش فرق کرده و مردم امروز خیلی آگاه‌تر از قبل هستند. نمونه‌اش حماسه دوم خرداد، حضور فعال مردم ما در انتخابات شوراها و انتخابات مجلس می‌باشد و ادامه داد: «من به‌نظرم آن‌هایی که در خارج از کشور هستند، وقتی که می‌بینند شرایط واقعاً بهتر شده و دیگر بهانه‌ای ندارند و زمینه‌های مساعدی برای روابط با کشورها اروپایی ایجاد شده، آن‌ها وضعیت خود را در اروپا در خطر می‌بینند و می‌خواهند به هر شکلی شده چهره اصلاحات و تحولات داخل کشور را مخدوش کنند و مانع رشد دموکراسی در ایران بشوند...»

موضوعی که در اکثر واکنش‌ها برجسته بود و مردم کوچه و بازار با شور و امیدی از آن یاد می‌کردند، تکرار شعار آرمانی توده‌های توده‌های تحت ستم بود که سالن کنفرانس را به‌لرزه در آورده بود: «مرگ بر جمهوری اسلام، زنده باد آزادی»

برخی از برخوردارها نمونه‌وار بود که در زیر به‌آن اشاره می‌کنم:

□ بعد از پخش فیلم برلین، یکی از دوستانم را که در تهران دلالتی می‌کند، دیدم. او زمانی خودش با یکی از جریان‌های سیاسی فعالیت می‌کرد و دو تن از اعضای خانواده‌اش هم اعدام شده بودند. خیلی عصبانی بود. علتش را پرسیدم و گفت: «مگر فیلم برلین را ندیدی. آقایان در جای گرم و نرم نشسته‌اند، این‌جا که نیستند که ببینند که ما داریم چه می‌کشیم و در چه شرایطی هستیم. نشسته‌اند کنار گود و می‌گویند لنگش کن! تا اوضاع کمی رو به بهبودی می‌رود، آقایان دو آتش شده و یاد انقلاب می‌افتند... جمع کنید بابا، گندش را در آورده‌اید»

گفتم: «حالا چرا به من می‌گویی، من که پیش تو هستم.»

گفت: «می‌دانم که تو از آن‌ها بدتری، خودت را به اون‌راه نزن. تو را خیلی

خوب می‌شناسم و لازم نیست برای من فیلم بازی کنی...»

□ دوستی داشتم که کارگر فنی بود. او در دوران قیام ۵۷ از کارگران آگاه و پیشرو بود که با یکی از تشکلهای مستقل کارگری فعالیت می‌کرد. انسان زحمت‌کش و شریفی بود. ما همیشه در باره مسائل مختلف صحبت می‌کردیم. حدود پنجاه و دو سال سنش بود و تمام عمرش را کار کرده و زندگی شرافتمندانه‌ای داشت. مسائل را خیلی خوب تجزیه و تحلیل می‌کرد و در برخورد به رژیم، همیشه موضع رادیکالی داشت. او کوچک‌ترین توهمی نسبت به جو کاذبی که اصلاحات ایجاد کرده بود، نداشت. در مورد کنفرانس برلین می‌گفت: باز هم گلی به جمال غیرت بچه‌های خارج از کشور. خودمانیم، کک به تنبان جمهوری اسلامی انداختند و آرامش حضرات را برهم زدند. حسابی به دست و پا افتادند و این کار خودش یعنی این که ما هنوز زنده هستیم و تا ما زنده هستیم مطمئن باشید که آرزوی خواب خوش را به گور خواهید برد.

در نوشته‌های دیگر درباره کنفرانس برلین می‌خوانیم:

موافقین و مخالفین

...شاید بد نباشد تاثیر این حرکت را در اینجا [ایران] نیز بدانید و ارزیابی کنید. از مدت‌ها پیش درباره کنفرانس، تعداد، علت و چگونگی شرکت افراد در آن بحث‌های مفصلی در روزنامه‌ها به شکل یک امر عادی منعکس می‌شد. حتی پس از اختلال در روند شکل‌گیری آن بازهم چندان مطرح نبود و به شکل تمامی اعتراضاتی که در خارج از کشور شکل می‌گیرد، انعکاس جسته و گریخته و محدودی داشت. تا این که جناح حاکم برای استفاده تبلیغاتی گوشه‌هایی از این کنفرانس را در دو نوبت از تلویزیون سراسری پخش کرد و به یک‌باره همین مسئله به‌ظاهر عادی به مسئله روز و معضل اجتماعی تبدیل شد. در شب پخش فیلم، بسیاری از مردم که اطلاع قبلی نداشتند فکر کرده بودند که ماهواره بین‌المللی است که روی آنتن ایشان افتاده است. حتی بعضی‌ها برای کنترل به پشت‌بام رفته بودند که شاید همسایه از ماهواره استفاده می‌کند و غیرو.

فردای آن روز در کوچه و خیابان، محل کار و به یک کلام، همه جا صحبت از این جریان بود و بحث‌های مخالفین و موافقین. موافقین بسیار کم و عمدتاً

جوان بودند که از دو دیدگاه به مسئله اشاره می‌کردند. اول این که چه خوب و با چه جرئتی شعار مرگ بر جمهوری اسلامی داده می‌شد. چرا و چه‌طور این‌ها [رژیم] پخش می‌کنند؟ خوشحال بودند که مسئله براندازی آن هم در چنین بعد وسیعی مطرح شده است.

دسته دوم جوانانی بودند که طالب آزادی به خاطر رقص و شادی هستند که آن‌ها هم صحنه رقص را تعریف می‌کردند. از بین اینان نیز کسی برهنه شدن را تأیید نمی‌کرد. وقتی توضیح داده می‌شد که برای نشان دادن شکنجه یا اعتراض به حجاب بوده است؛ باز هم نمی‌پذیرفتند. یعنی جو طوری بود که قابل دفاع نبود، به خصوص با مقالاتی که در روزنامه‌های در این باره نوشته می‌شد و این اعتراض را به بیماری‌های روانی و جنسی ارتباط می‌داد...

و اما مخالفین، مخالفین هم از جنبه‌های مختلف به قضیه نگاه می‌کردند:

۱- بیشتر مردم و اغلب روشنفکران و قشر تحصیل کرده موافق برگزاری کنفرانس بودند و از این که تعدادی این جلسات را به هم زده‌اند؛ به شدت عصبانی شده و کار آن‌ها را مشابه کار گروه‌های فشار می‌دانستند. این گروه بیشتر به اصلاح‌طلبان متوهم بوده و تصور می‌کردند با چنین کنفرانس‌هایی راه برای ورود ایرانی‌های خارج کشور هموار می‌شود و اصلاحات پیروز و زندگی شیرین می‌شود.

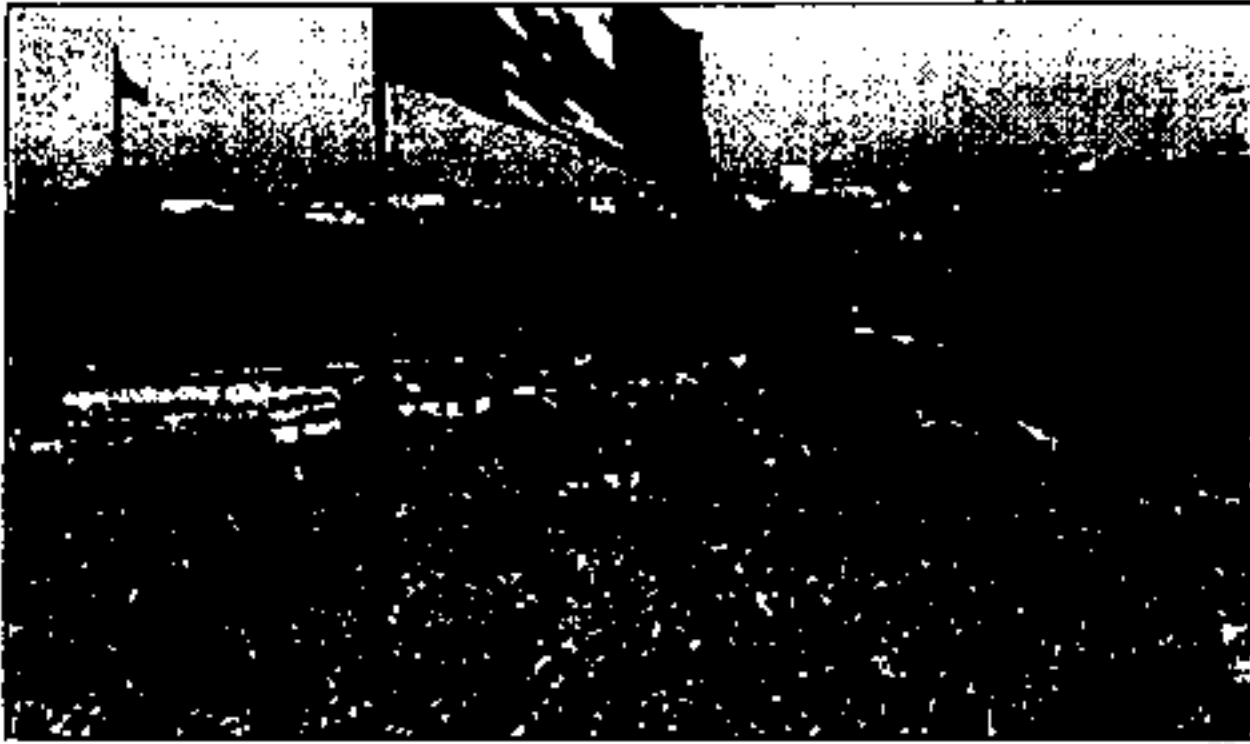
۲- گروهی دیگر که طرق قانونی را می‌پسندیدند. آنان موافق اجرای کنفرانس بودند اما به شرطی که مخالفین نیز تریبون داشته باشند و بتوانند حرفشان را بزنند.

۳- عده‌ای دیگر که مسئله چپ و کمونیست برایشان مطرح است. از این که زمینه چنین ضدتبلیغی فراهم آمده، ناراحت بودند. می‌گفتند با این حرکات آبروی کمونیست‌ها رفت. ما دیگر خجالت می‌کشیم خود را کمونیست بدانیم. این تعداد به نداشتن سازماندهی، تشتت و هتاکی در بین برهم‌زنندگان جلسه معترض بوده و معتقد بودند وقتی خودشان نمی‌توانند برنامه‌ریزی کنند نباید دست به کاری این‌گونه مخرب بزنند. در جواب این سوال که واقعیت جنبش ما چنین است و چه باید کرد؟ می‌گفتند پس این‌ها این همه مدت رفته‌اند آن‌جا همان حرف‌ها و حرکات ۲۰ سال پیش را انجام می‌دهند. چه رشدی داشته‌اند؟

و به کجا رسیده‌اند؟

در مجموع همه ظواهر قضیه را در ارتباط با وضعیت فرهنگی مردم ایران بسیار مخرب ارزیابی می‌کردند. هرچند برایشان وجود ایوزیسیون در خارج از کشور جالب بود و همه دنبال آشنایانشان می‌گشتند اما حرکت مخالفین چندان که باید و شاید کارساز نبود و حمایتی را جلب نمی‌کرد. انتخاب آگاهانه و شیادانه تلویزیون از صحنه‌ها، تجسمی از سردرگمی، آشفتگی، تشنگی و سبکسری و رفتارهای نابه‌هنجار بود... شاید این حرکت در مجموع موفق بوده و مانع انجام کنفرانس در جهت تثبیت نظام جمهوری اسلامی گردیده است اما تاثیر آن بر روی مردم و روشنفکران نیز باید در نظر گرفته شود. من مطمئنم که بچه‌ها تمام تلاش خود را جهت هرچه بهتر برگزار کردن این حرکت انجام داده‌اند اما در عمل صف‌ها مخدوش شده و معلوم نیست که هر گروه با کدام تاکتیک به میدان آمده است؟ گویی هدف فقط برهم زدن جلسه به هر قیمت و یا هر شیوه بوده است... ♦





فرمانده مارکوس و دیه گوزاپاتا (پسر زاپاتا)

لوسیچا: نمونه‌ای از شکنجه سیستماتیک در مکزیک

از: فلیسیاس ترویه^۱

مترجم: بهرام قدیمی

جنگ دولت مکزیک بر علیه خلق‌های بومی (ایندیخنا)، در کنار چیاپاز^۲، با همان شدت، ولی تا حد زیادی دور از توجه انظار عمومی، در ایالات جنوب غربی مکزیک، در اوآخاکا و گرررو در جریان است.

ایالت اوآخاکا همسایه مستقیم چیاپاز، و به خاطر سواحل زیبا، مرکز آن، شهر مستعمراتی اوآخاکا و آثار باستانی معروف، یکی از اهداف پرطرفدار توریست‌های داخلی و خارجی است.

استراتژی دولت در کنترل پروسه‌های تشکیلاتی در روستاها نهفته است. دولت می‌کوشد با حمایت از نیروهای شبه نظامی و توسط آن‌ها، با ایجاد فضایی از خشونت و وحشت، اهالی بومی را از مناطق‌شان بکوجاند. هدف پشت‌پرده این اعمال، در غناء چوب (از جمله درختان ماهون، یا ماه‌گونی و سدر) و همچنین وجود معادن تیتان و اورانیوم^۳ نهفته است.

تاریخی از خان‌گرایی و مبارزه

منطقه لوسیچا با سی و پنج هزار نفر در بیست و هفت روستا، تحت کنترل قاچاقچیان مواد مخدر و زمین‌داران بزرگ، تاریخی طولانی از استثمار و قتل را طی می‌کند. از زمان دیکتاتوری پورفیر بودیاز^۴ (که در اوایل قرن بیستم با انقلاب مکزیک خاتمه یافت)، ساکنین این منطقه به صف کارگران مزارع قهوه

وارد شدند. امروزه این منطقه یکی از آخرین دزهای زمین‌داران بزرگ مزارع قهوه در مکزیک است.

از سال‌های ۱۹۳۰ در سن آگوستین لوسیچا^۵ (مرکز بخش‌داری منطقه) خانواده‌هایی از مناطق دیگر اسکان گزیدند. خانواده باسکز یکی از آن‌ها بود. در سال‌های ۱۹۴۰ اعضای این خانواده به همراهی خانواده مارتینز راندن کشاورزان از اراضی‌شان و به‌دست گرفتن هرچه بیشتر قدرت اقتصادی و سیاسی در این منطقه را آغاز کردند. از آن تاریخ آن‌ها کشاورزان را به عنوان کارگران روزمزد در کشت و برداشت قهوه، ذرت و لوبیا به کار می‌گیرند. از طرف دیگر دهقانان فقیر، توسط وام‌هایی با بهره بالا، مجبور به فروش اراضی خود شده، در جستجوی کار به شهرها مهاجرت می‌کنند.

در کنار این شرایط، ششول‌بندان توسط دزدی، تجاوز به زنان و قتل دهقانانی که مقاومت می‌کنند^۶، شرایطی پراز وحشت را به وجود می‌آوردند. در سال ۱۹۸۰ ششول‌بندان، روخلیو باسکز و برادران خیزوس سباستیان مارتینز و لونیز مارتینز، هشتاد دهقان را به قتل رسانیده، تعداد زیادی زن را ربوده، به آن‌ها تجاوز کردند. ساکنین منطقه شهادت می‌دهند که مسئولین ماجرا در حال حاضر از اعضای گروه‌های شبه نظامی منطقه هستند.

در عین حال در همان دهه ۱۹۸۰ مشعل دهقانان (Antorch Capmecina) - تشکلی که از طرف حزب حاکم وقت PRI^۷، که هنوز حزب حاکم در اوآخاکا است، به وجود آمده)، به بهانه گشایش فروشگاه‌های «کوناسوپو» (Conasupo) پروژه‌ی دولتی فروش مواد غذایی سوبسیده شده، نفوذ خود را در منطقه آغاز کرد. آن‌ها نیروهای شبه‌نظامی خود را تشکیل داده، به کشت ماری‌جوآنا می‌پرداختند. کوشش آن‌ها این است که جلوی «تکیو» کار اشتراکی روستاییان را بگیرند (Tquio، کار اشتراکی و در خدمت جامعه است که به طور سنتی در روستاهای این مناطق انجام می‌شود. بومیان در «تکیو» در کنار ساخت ساختمان‌ها و معابر عمومی از جمله اشخاصی که خود قادر به کار نیستند، نیز خدمت می‌کنند).

با توجه به شرایط غیرقابل تحمل، روستاهای لوسیچا خود را سازمان داده و برای اولین بار در سال ۱۹۸۴ رئیس بخش خود را انتخاب کردند. با این ترتیب

در دوره‌های دو ساله، جمعاً پنج رئیس بخش انتخاب شدند. باید توجه داشت که در تمام این دوران، روسای منتخب روستاها تحت شدیدترین فشارهای زمین‌داران بزرگ منطقه کار کردند. در سال ۱۹۹۴ سازمان آویز^۸ تشکیل شد.

سرکوب

دولت در پاسخ به این خودمختاری مدت زیادی وقت هدر نداد؛ به شهادت کشاورزان ساپوتک دولت حمله نظامی ارتش انقلابی خلق، EPR، در ۲۹ اوت ۱۹۹۶، در جنوب اوآخاکا، در لاکروسه‌سیتا^۹ را بهانه قرار داده، تمامی این منطقه را به EPR منتسب کرد. در ۲۵ سپتامبر، ۵ اکتبر و ۷ نوامبر عملیات ارتش و پلیس در روستاهای مختلف این منطقه آغاز شد. در هر کدام از این عملیات، بیش از پانصد نفر از نیروهای مختلف پلیس، ارتش فدرال و احتمالاً FBI شرکت داشتند.

طی این عملیات کورکورانه مردان روستاها از جمله رهبران محلی، دستگیر شدند. خبرچینانی با چهره‌های پوشیده شده بیش از ۱۵۰ نفر از ساکنین این روستاها را به‌عنوان چریک‌های EPR شناسایی کردند. تمامی اعضای رهبری بومیان در منطقه، از جمله همه کسانی که عضو فعال "تکیو" بودند، را به زندان‌های مختلفی در اوآخاکا و زندان بسیار مطمئن المولویاد خوارز^{۱۰} در ایالت مکزیک، منتقل کردند. تعداد زیادی از دستگیرشدگان، پس از مدتی، از اعمال شکنجه توسط نیروهای دولتی، برای گرفتن اقرار و یا امضاء ورق سفید کاغذ، گزارش دادند. پس از مدتی حدود ۴۰ نفر از دستگیرشدگان، به علت کمبود مدارک آزاد شدند. تا به امروز حدود ۲۰۰ نفر از ساکنین منطقه همچنان به علت وجود حکم جلب بر علیه‌شان، به‌طور مخفی زندگی می‌کنند.

منطقه همچنان در کنترل ارتش است و در کنار تعداد زیادی پست کنترل متحرک، چهار پست ثابت کنترل مشترک، از نیروهای پلیس و ارتش وجود دارد.

پلیس سابق، لوسیو باسکز، که به او ارتکاب به ده فقره قتل و رابطه با نیروهای شبه نظامی نسبت داده می‌شود، پس از حمله نظامی ۱۹۹۶ به‌عنوان رئیس بخش منتسب شده است.

اوائل سپتامبر ۱۹۹۶ ساکنین منطقه یک راه‌پیمایی اعتراضی به طرف مرکز استان، اوآخاکا را سازمان دادند. آن‌ها خواستار بودجه برای انجام ملزومات منطقه شده و بر علیه نظامی کردن آن اعتراض کردند. این کاروان که در آن بیش از ۱۳۰۰ نفر شرکت داشتند، و در مسیرش به‌طور مداوم مورد تهدید قرار می‌گرفت، دست آخر توانست پنج دقیقه با فرماندار وقت ایالت، دیودورو (وی بعدها در دولت آرنستو زدیو، وزیر داخله شد) ملاقات کند. تنها چند دقیقه پس از ادعای دیودورو مبنی بر این که عقب‌کشیدن نیروهای ارتش جزو اختیارات وی نیست، موج سرکوب منطقه را فرا گرفت. تعدادی از ساکنین منطقه، توسط نیروهای پلیس، برای مدتی بین ۳ روز تا ۹ ماه، مفقودالائثر شدند. تعداد دیگری به قتل رسیدند. در تمامی این عملیات، در کنار ارتش، نیروهای پلیس ایالتی و ششولوبندان نیز شرکت داشتند.

سرکوب زندگی ۲۷ روستا را عوض کرده است. مردان جرئت کار مدام روی اراضی خود را ندارند، و نمی‌توانند وظایفی را که مجمع عمومی روستاها در اختیارشان قرار می‌دهد به انجام برسانند. تعداد زیادی از آنان به دلیل وجود احکام جلب و تهدیدهای پی در پی به قتل، منازل خود را ترک کرده‌اند، در کوه‌ها زندگی کرده، تنها هر از گاهی به روستاهای خود سری می‌زنند.

پاسخ زنان

اگر زنانی که پیش از این هرگز روستاهای خود را ترک نکرده بودند، نیاز آن را نداشتند که شرایط زندگی‌شان به گوش دیگران برسد و ابتکار عمل را به دست نمی‌گرفتند، امروزه اوضاع بدتر از این‌ها نیز بود.

(مسئول تشکیلات خانواده‌های زندانیان سیاسی لوسیچا)

در حالی که جنگی کثیف بر علیه منطقه لوسیچا در جریان است، بیش از همه این زن‌ها هستند که وارد صف مقاومت شده‌اند. بر اثر دستگیر شدن مردان، مبارزه‌ای دائمی برای آزادی مردان، برادران، اعضای خانواده و دوستان، به عملی روزمره برای آنان تبدیل شده است.

در دهم جولای ۱۹۹۷، زنان تصمیم گرفتند که یک اکسیون نامحدود را در مرکز استان سازمان دهند. از آن روز تا به حال، یعنی بیش از چهار سال است که حدود پنجاه زن و چهل تا پنجاه کودک، در کناره زوکلوی اوآخاکا (میدان مرکزی شهر اوآخاکا)، تحت سخت‌ترین شرایط اسکان دارند.

پس از سه سال اکسیون اعتراضی، و به دلیل عدم وجود هرگونه عکس‌العملی نسبت به شرایط، از طرف ادارات مسئول، زنان مصمم شدند تا دامنه اعتراضات خود را به پایتخت بکشانند. آن‌ها شش هفته نیز به اعتراض خود در شهر مکزیک ادامه دادند. خواسته‌های ۲۵ زن و ۳۰ کودک عبارت بودند از:

- آزادی زندانیان منطقه لوسیچا

- لغو بیش از ۲۰۰ حکم جلب

- مجازات مسئولین قتل‌ها

- عقب‌نشینی ارتش، پلیس و نیروهای شبه‌نظامی

- توان خسارت وارده به زنان و فرزندان مقتولین.

تنها با چنین کوشش‌هایی بود که زنان لوسیچا توانستند شرایط خود را به مطبوعات بکشانند. بدون آن که در آن زمان به نتیجه‌ی مشخصی برسند.

اوضاع جاری

تا دسامبر سال ۲۰۰۰ هم‌چنان ۹۰ نفر از بومیان (ایندیخنا) منطقه لوسیچا در بند بودند. یازده نفر از آن‌ها در زندان بسیار مطمئن در ایالت مکزیکو نگهداری می‌شدند. تعدادی از آن‌ها هنوز پس از چهار سال در انتظار پایان روند دادگاه خود هستند. دادگاه‌هایی که تنها مدارکشان یا اعترافاتی هستند که زیر شکنجه از زندانیان گرفته شده، و یا شهادت خبرچینان خودفروش. تا به امروز سازمان‌های مدافع حقوق بشر، به شمار زیادی از بی‌رویه‌گری در این دادگاه‌ها اعتراض کرده‌اند. اتهام وارد به زندانیان معمولاً شامل: قتل، تروریسم، شورش، توطئه، و داشتن اسلحه است. در حداقل ۱۰ مورد، برای دستگیرشدگان احکام ۴۰ ساله صادر شده است.

در دسامبر سال ۲۰۰۰ بر اثر فشار سازمان‌های مدافع حقوق بشر، سازمان‌های توده‌ای و سیاسی، در ایالت اوآخاکا قانون عفو به تصویب رسید.

این قانون بخشی از زندانیان منطقه لوسیجا را نیز شامل می‌شود. با وجود آن که حکم آزادی ۳۲ زندانی به دست آمده است (بقیه زندانیان با جرم‌های فدرال محکوم شده‌اند و به همین دلیل قانون عفو ایالت اوآخاکا شامل حال آن‌ها نمی‌شود)، تلخی پس از شیرینی نخستین لحظات، همچنان باقی است. زیرا از طرفی برای این که عفو شامل یک زندانی بشود، او باید ابتدا به شرکت خود در جنبش چریکی EPR اعتراف کند. این یک دهن کجی است به زندانیان! زندانی در ابتدا به خاطر "اعتراف" در زیر شکنجه سال‌ها در زندان بماند، و بعد، همان "اعتراف اجباری" به عنوان شرط آزادی... و از طرف دیگر "اقرار" زندانیان برای ادامه نظامی نگاه داشتن منطقه از طرف دولت مورد استفاده قرار می‌گیرد. زیرا: سرانجام ثابت شد که در منطقه چریک وجود دارد.

هنوز حدود ۷۰ بومی در زندان به سر می‌برند. در میان آن‌ها همه افرادی که در روستاهایشان مسئولیت‌های اجرایی خاص داشتند (معلمین، رهبران بومی...) پس از تصویب "قانون عفو" نیز منطقه تحت کنترل نظامیان است، مسئولین قتل‌ها و شکنجه‌گران آزادند، احکام جلب به قوت خود باقی مانده‌اند، و تعقیب و ترور هنوز ادامه دارد.

با وجود سوگندهای پیاپی رئیس جمهور جدید مکزیک، فوکس، از همین حالا روشن است که یک تغییر واقعی در چنین شرایطی (شرایط تبدیل نئولیبرالی همه چیز به کالا)، تنها از طریق سازمان‌دهی روستاها و فشار افکار عمومی امکان‌پذیر است.

